

روش ارزشیابی نظریه برنامه در ارزشیابی برنامه‌های اجتماعی

حسن دانائی فرد

استاد گروه مدیریت دولتی دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

محمدصادق ترابزاده جهرمی*

پژوهشگر مرکز رشد و دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۰۴

دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۴



چکیده: مطالعات ارزشیابی حوزه وسیعی از مطالعات اجتماعی را شامل می‌شود و دارای روش‌های متنوع بوده و فاقد محدودیت است. از جمله این روش‌ها، روش ارزشیابی نظریه برنامه است. مزیت این روش آن است که علاوه بر ترسیم مسیری برای پژوهش، کارکردهای متنوع دیگری دارد که ظرفیت‌هایی را به مطالعات اجتماعی اضافه می‌کند. این روش علاوه بر ارزشیابی، حوزه‌های برنامه‌ریزی، کنترل، مستندسازی، گفتمان‌سازی و سازمان‌دهی را نیز شامل می‌شود. مهم‌ترین کارکرد روش ارزشیابی نظریه برنامه، انسجام‌بخشی به خطمشی‌ها و برنامه‌ها است. هدف این نوشتار بررسی ابعاد نظری روش ارزشیابی نظریه برنامه و تولید ادبیات در این حوزه است. از این رو مفاهیم کلیدی، تاریخچه، رهیافت‌ها، مدل‌ها و مسائل این حوزه مورد مذاقه واقع شده‌اند.

واژگان کلیدی: ارزیابی، ارزشیابی برنامه، نظریه برنامه، نظریه تغییر، نظریه اقدام، مدل منطق

مقدمه

مداخله‌های اجتماعی که برای بهبود یک موقعیت طراحی و تجویز می‌شوند، چه در مقام طراحی و چه در مقام اجرا اطمینان‌چندانی به تحققشان نیست. از این رو به ابزارهایی نیاز است تا به وسیله آن‌ها بتوان روند بهبود و نیز نتیجه کلی آن را بررسی کرد. اطمینان از تحقق اهداف نیازمند به‌کارگیری روش‌های ارزشیابی است. «ارائه بازخور» و «انجام تغییرات مثبت» دو هدف عمده ارزشیابی به حساب می‌آیند. از آنجا که غایت همه مداخلات اجتماعی، بهبود وضعیت اجتماعی است، ارزشیابی نیز تلاش دارد تا این هدف را با ارائه بازخور از مداخلات اجتماعی و ایجاد تغییرات مثبت در آن‌ها تأمین کند (Shadish et al., 1991: 19). اما این دو هدف جز از مسیر به‌کارگیری روش‌های مناسب ارزشیابی میسر نمی‌شود؛ چرا که ارزشیابی برنامه یا مداخلات اجتماعی در حقیقت استفاده از روش‌های پژوهش اجتماعی برای بررسی نظام‌مند اثر مداخلات اجتماعی است که با محیط سیاسی و اجتماعی خود انطباق یافته و برای بهبود وضعیت اجتماعی طراحی شده است (Rossi et al., 1999: 446). آنچه که نگارش مقاله حاضر را توجیه می‌کند، فقدان روش‌های مناسب در ارزشیابی مداخلات اجتماعی است.

استافل بیم و شینکفیلد^۱ (۲۰۰۷: ۲۲-۲۷) چهار کارکرد اصلی ارزشیابی برنامه را بهبود، پاسخگویی^۲، انتشار اطلاعات و بصیرت‌افزایی^۳ بیان می‌کنند. ارزشیابی‌هایی که با هدف بهبود خدمات انجام می‌شوند، معمولاً به ارزشیابی تکوینی یا مرحله‌ای^۴ نام‌گذاری می‌شوند. این ارزشیابی‌ها با ارائه بازخور سعی می‌کنند در برنامه بهبود ایجاد کنند. ارزشیابی نهایی یا تلخیصی^۵ کارکرد پاسخگویی دارد و بعد از اجرای برنامه صورت می‌گیرد. این پاسخگویی در خصوص شکست یا موفقیت برنامه، آگاه‌سازی مصرف‌کنندگان در مورد کیفیت و امنیت محصولات و خدمات و کمک به ذی‌نفعان و علاقه‌مندان در جهت افزایش فهم آن‌ها از پدیده مورد ارزشیابی است. این ارزشیابی لزوماً هدف بهبود را در نظر ندارد. گاهی هم هدف از ارزشیابی، بصیرت‌افزایی و ترویج یک موضوع بین جامعه هدف خاصی است؛ برای مثال ارزشیابی و مقایسه دو محصول و انتشار نتیجه آن، به صورت خودکار منجر به تبلیغ محصول باکیفیت‌تر خواهد شد.

نفوذ مفهوم ارزشیابی را می‌توان در حوزه‌های مختلفی مشاهده کرد. این مفهوم در ادبیات خط‌مشی‌گذاری، فصلی جدا به خود اختصاص داده و انواع مختلفی از ارزشیابی را در بر می‌گیرد.

1. Stufflebeam & Shinkfield
2. Accountability
3. Fostering enlightenment
4. Formative

۵. Summative؛ به این نوع ارزشیابی، ارزشیابی پسینی نیز گفته می‌شود.

این موارد عبارتند از نیازسنجی^۱، اثر سنجی^۲، ارزشیابی نظریه برنامه، ارزشیابی ذی‌نفعان و مانند آن. در این بین به صراحت می‌توان گفت که محوریت عناصر ارزشیابی یک مداخله اجتماعی، همان ارزشیابی نظریه برنامه است؛ چرا که نظریه برنامه مانند نخ تسبیح همه عناصر را به صورت هماهنگ در راستای هدفی واحد پیوند می‌دهد. ارزشیابی نظریه برنامه (PTE) شامل یک نظریه یا مدل روشنی از چگونگی تحقق رهاوردهای مطلوب توسط برنامه است که خود ارزشیابی نیز توسط همین مدل هدایت می‌شود (Rogers, 2000). البته باید توجه داشت که یک برنامه ممکن است نظریه‌ای هم در پشت خود نداشته باشد (Rossi et al., 1999: 156) که در جای خود قابل تأمل است و حوزه امکان‌سنجی ارزشیابی^۳ به این مسأله جواب می‌دهد. علت دیگر انتخاب نظریه برنامه این است که شناخت و ارزشیابی درهم‌ریختگی اعمال خطمشی^۴ و برنامه به صورت مستقیم به نظریه برنامه بازمی‌گردد؛ زیرا در عمل، نظریه برنامه است که به عنوان یکی از ابزارهای انسجام‌بخشی و هماهنگی اعمال خطمشی عمل می‌کند. در این مقاله ابتدا واژه‌شناسی نظریه برنامه ارائه می‌شود تا خواننده با گستره ادبیات آن آشنا شود. سپس مفاهیم اساسی تعریف می‌شوند. در ادامه تاریخچه نظری-عملی و کارکردهای آن بیان می‌شود. در نهایت نیز رویکردها، مدل‌ها و مسائل اصلی این عرصه ارزشیابی طرح خواهند شد.

واژه‌شناسی نظریه برنامه

برای مفهوم نظریه برنامه، واژگان متعددی به کار رفته است که عبارتند از:

- program logic
- program theory
- program theory-driven evaluation science
- reasoning map
- result chain
- theory of action
- theory of change
- theory-based evaluation
- theory-driven evaluation
- outcome line
- performance framework
- chain of reasoning
- causal chain
- causal map
- Impact pathway
- Intervention framework
- intervention logic
- intervention theory
- logic model
- logical framework (Logframe)
- mental model
- outcomes hierarchy

1. Need assessment
2. Impact assessment
3. Evaluability assessment
4. Policy practices

با وجود اینکه همگی این واژه‌ها بر نظریه برنامه دلالت دارد، اما همواره به جای هم استفاده شده و در برخی کاربردها با معانی متفاوتی به کار می‌روند. به طور مثال نظریه برنامه و منطق برنامه به جای هم و نیز به صورت متمایز به کار برده می‌شوند. به عبارت دیگر نظریه پردازان این حوزه گاهی بر اساس نوع مأخذ استخراج نظریه و روش پژوهش خود در استخراج نظریه برنامه، گاهی بر اساس نوع سازوکار تحقق اهداف برنامه و مانند آن به استفاده از واژگان دست زده‌اند و به بعدی متفاوت از نظریه برنامه اشاره داشته‌اند. باید توجه داشت که هیچ منطق خاصی در کاربرد این واژه‌ها به صورت متمایز وجود ندارد (Funnell & Rogers, 2011: 42-44). اما به جهت استانداردسازی، برخی مفاهیم در ابتدا تعریف می‌شوند:

برنامه^۱: این واژه به معنای رایج برنامه و برنامه‌ریزی در سازمان نیست؛ بلکه به هر نوع مداخله از قبیل استراتژی، پروژه، خط‌مشی، ابتکار و حتی یک اتفاق در سازمان، برنامه اطلاق می‌شود. این مداخله می‌تواند توسط یک یا چند سازمان مانند مجموعه یک دولت صورت گیرد. همچنین می‌تواند به صورت از قبل برنامه‌ریزی شده یا یک مداخله نوظهور باشد (Funnell & Rogers, 2011: 52).

نظریه برنامه^۲: نظریه برنامه، یک مدل یا نظریه است که بیان می‌کند چگونه یک مداخله به مجموعه‌ای از رهاوردهای خاص منجر می‌شود. این مداخله با تحقق مجموعه‌ای از نتایج متوسط یا میان‌مدت، رهاوردهای مطلوب را رقم می‌زند. منظور از رهاورد، هر تغییر اجتماعی است نه تحقق اهداف سازمانی برنامه (Rossi et al., 1999: 168). در نظریه برنامه باید بیان شود که چگونه فعالیت‌های برنامه نتایج را رقم می‌زنند؛ اما اینکه گفته شود فهرستی از اقدامات منجر به یک سری نتایج می‌شوند، نشان‌دهنده نظریه برنامه نیست. نظریه باید ارتباط بین تک‌تک عناصر را تبیین و توجیه کند (Funnell & Rogers, 2011: 52-53). حال این نظریه‌ها ممکن است مصرح در جزئیات برنامه باشند یا اینکه به صورت ضمنی در فعالیت‌ها و ساختار یک برنامه قرار داشته باشند (Rossi et al., 1999: 155). نظریه برنامه دو جزء دارد:

۱. **نظریه تغییر^۳:** یک سازوکار محوری است که از قبل آن، تغییر مطلوب در افراد، گروه‌ها و جوامع رخ می‌دهد. برای مثال بسیاری از برنامه‌های ارتقای سلامت در جامعه مبتنی بر یک نظریه تغییر هستند: رفتار انسان‌ها در پاسخ به هنجارهایی که از قبل پذیرفته‌اند تغییر می‌کند. از این رو برای تغییر رفتار باید به تغییر هنجارها اقدام کرد. البته ممکن است در نظریه برنامه بیش از یک نظریه تغییر داشته باشیم. حتی ممکن است برای سطوح مختلف

1. Program
2. Program theory
3. Change theory

برنامه، نظریه‌های تغییر متفاوتی ارائه شود؛ یا اینکه برای گروه‌های مختلف مردم نظریه‌های مختلف به کار رود. ضمناً گاهی نظریه تغییر به جای اینکه اشعار به خود تغییر داشته باشد، ناظر به کاهش سرعت تغییر و یا توقف تغییر نیز می‌تواند باشد.

۲. **نظریه اقدام**^۱: نظریه اقدام به دنبال بیان چگونگی اجرا و عملیاتی شدن نظریه تغییر است. نظریه اقدام به بیان فعالیت‌های برنامه و نیز سطح موفقیتی که برای رسیدن به نتیجه مطلوب مدنظر است می‌پردازد. مونرو و همکاران^۲ (۲۰۰۵) در کنار نظریه اقدام به نظریه کاربرد^۳ نیز اشاره کرده‌اند. آن‌ها به آنچه که واقعاً در حال رخ دادن است نظریه کاربرد اطلاق کرده‌اند و تعارض بین نظریه اقدام و نظریه کاربرد را چالشی در طراحی یا اجرای نظریه برنامه می‌دانند. این چالش در قالب تفاوت شکست برنامه و شکست اجرا مورد توجه نظریه‌پردازان این حوزه بوده است.

در قالب یک مثال بسیار ساده و با تسامح می‌توان تفاوت نظریه تغییر و اقدام را به نمایش گذاشت: فرض کنید می‌خواهیم آراء رأی‌دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری را به سمت فرد خاصی سوق دهیم. یک نگاه آن است که رأی‌دهندگان را تحریک کنیم تا بر اساس احساسات به او رأی دهند و نگاه دیگر آن است که آگاهی رأی‌دهندگان را نسبت به او بالا ببریم تا بر اساس علم جدید خود رأی دهند. هر کدام از این‌ها، یک نظریه تغییر محسوب می‌شوند. فرض کنید نظر اول پذیرفته شود (تغییر رفتار در پرتو تغییر عواطف افراد). برای عملیاتی ساختن این نظریه، چند نوع کار می‌توان انجام داد: ۱. بیان جملاتی خاص و تحریک‌کننده در مناظره‌های کاندیداهای ریاست جمهوری؛ ۲. انتشار تصاویر همراهی کاندیدای خاص با برخی افراد محبوب رأی‌دهندگان؛ ۳. تأکید فیلم‌های تبلیغاتی بر وقایع تحریک‌کننده مردم. هر کدام از این سه، سه نوع نظریه اقدام هستند.

خصوصیت تدوین برنامه در این قالب آن است که می‌توانیم به صورت نظام‌مند، کیفیت نظریه را از حیث قابل پذیرش بودن، معقولیت و کارایی آن بررسی کنیم (Funnell & Rogers, 2011: 54). به عبارت دیگر در نظریه برنامه سعی می‌شود برنامه به صورت خرد درآید تا بتوان در هر قسمت آن را ارزشیابی و اصلاح کرد. البته باید به نحوی برنامه را تجزیه کرد که روابط علی- معلولی مخدوش نشود. غالب نویسندگان، برنامه را در قالب ادبیات سیستمی (فرایند، خروجی و مانند آن) تجزیه کرده‌اند.

مدل منطقی برنامه^۱: وقتی می‌خواهیم نظریه برنامه را نشان دهیم به صورت اشکالی بیان می‌کنیم که به آن مدل منطقی گویند. شکلی که این مدل به خود می‌گیرد می‌تواند بر نحوه تفکر ما در مورد نظریه برنامه اثر بگذارد و آن را سامان دهد. از این رو لازم است که نقاط قوت و ضعف انواع مدل‌های این حوزه را بررسی کرده و مطابق با هدف و برنامه مورد نظر خود، آن را به‌گزینی کنیم. معمولاً آنچه از نظریه برنامه در آثار نویسندگان این حوزه یافت می‌شود این است که مدل منطقی برنامه در حقیقت، نمایی تصویری و شماتیک از همان نظریه اقدام است. به عنوان مثال پتن^۲، مدل منطقی را همان نظریه اقدام دانسته و آن را ارتباط بین ورودی، فعالیت، فرایندها و اثرات بلندمدت برنامه بیان می‌کند. مدل منطقی جدای از نظریه تغییر است (Monroe et al., 2005). با اینکه راه‌های مختلفی برای ترسیم مدل‌های منطقی وجود دارد، اما می‌توان آن‌ها را در چهار دسته کلی قرار داد (Funnell & Rogers, 2011: 55-57):

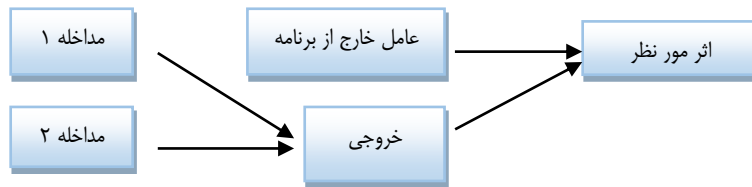
۱. مدل خطی مستقیم^۳: این مدل خطی است اما نشان نمی‌دهد که چگونه فعالیت‌ها منجر به نتایج می‌شوند؛ چرا که تنها شامل ورودی، خروجی، رهاورد و نتایج است (شکل شماره ۱). این مدل‌ها ساده‌ترین نوع مدل‌های منطقی هستند. این مدل‌ها زمانی به کار می‌روند که برنامه مورد نظر، رفتاری شبیه دومینو داشته باشد که اقدامات روشن باشد و با اقدام اول، نتیجه آخر رقم بخورد. لیپسی و پولارد به نظریه برنامه ساده، نظریه‌های تک‌مرحله‌ای^۴ می‌گویند (Weiss, 1997).



شکل ۱. مدل خطی مستقیم

۲. مدل زنجیره‌های رهاورد^۵: این مدل (شکل شماره ۲) خطی نبوده و می‌تواند مداخلات متداخل و حتی چند سطحی را نشان دهد. در این مدل، زنجیره‌ای از اقدامات مؤثر بر یکدیگر، برنامه را به سمت اهداف پیش می‌برد.

1. Logic model
2. Patton
3. Pipeline
4. One- step theories
5. Outcomes chains



شکل ۲. مدل زنجیره‌های رهاورد

۳. مدل ماتریس‌های واقع‌گرا^۱ (جدول شماره ۱): بر سازوکارهای علی و معلولی که تنها در یک زمینه خاص عمل می‌کنند تأکید دارد. زمینه، نشان‌دهنده بعد سیاسی و توزیع قدرت برنامه است؛ زیرا برنامه اجتماعی منجر به بازتوزیع قدرت و منافع در جامعه می‌شود. از سوی دیگر دخیل کردن عامل زمینه، برخی را به این نتیجه رسانده است که به علت منحصر به فرد بودن شرایط، لزوماً امکان تعمیم برنامه وجود ندارد.

جدول ۱. مدل ماتریس واقع‌گرا

رهاورد	سازوکار علی- معلولی	زمینه
۱	سازوکار ۱	زمینه ۱
۲	سازوکار ۲	زمینه ۲

۴. مدل روایتی^۲: شرحی بر روابط بین فعالیت‌ها و نتایج است که به صورت تفصیلی و متنی بیان می‌شوند. در واقع این مدل داستانی از شرح حال برنامه است.

پیشینه پژوهش

نظریه برنامه رویکرد جدیدی است؛ چرا که بر ارزشیابی نظام علی- معلولی مداخلات اجتماعی تمرکز دارد. در حالی که عمده رویکردهای دیگر صرفاً بر سنجش برخی عناصر و ارزش‌های خاص توجه دارند. برای این رویکرد به صورت آکادمیک تا اوایل دهه هفتاد میلادی نمی‌توان تاریخچه قابل توجهی ذکر کرد. این مفهوم در طی سال‌های مختلف دچار تغییر و تحولاتی شده که منجر به مدل‌ها و رویکردهای متفاوتی در نظریه برنامه شده است که در ادامه تاریخچه تحولات آن را بیان می‌کنیم.

ظهور ادبیات نظریه برنامه را می‌توان در چهار مقاله^۱ «دان کرک پاتریک^۲» با موضوع ارزشیابی دوره‌های آموزشی مربوط به سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ مشاهده کرد. وی در پژوهش‌های خود به بررسی ۴ عامل پرداخت:

۱. عکس‌العمل شرکت‌کنندگان در دوره‌های آموزشی؛
۲. یادگیری (دانش، مهارت‌ها و گرایش‌های جدید)؛
۳. رفتار (کاربست یادگیری‌ها در محیط کاری)؛
۴. نتایج در قالب رهاوردهای هدفمند.

این ایده به صورت گسترده‌تری توسط «ادوارد سوشمن^۳» در سال ۱۹۶۷ به کار برده شد. وی معتقد بود که ارزشیابی برنامه باید مبتنی بر میزان تحقق زنجیره اهداف^۴ باشد. او به روابط بین مداخله و هدف آن مداخله دقت داشت. وی بیان داشت که در ارزشیابی برنامه، فرضیه‌هایی تست می‌شوند که نشان دهد فعالیت الف می‌تواند هدف ب را محقق سازد، چرا که می‌تواند بر فرایند ج که فرایند رخداد هدف است تأثیر بگذارد. از این رو شناخت هر سه عامل برنامه، اهداف و فرایند مداخله در مطالعات ارزشیابی را ضروری دانست.

در همان سال ۱۹۶۷، دانیل استافل بیم در بحث «محدودیت‌های رویکردهای تجربی در ارزشیابی برنامه‌های آموزشی»، به مدل جدیدی از ارزشیابی اشاره می‌کند. گرچه این مدل برچسب نظریه برنامه را نداشت، اما به صورت کلی نظریه برنامه بود. وی در مدل CIPP، مداخله را در قالب ۴ عامل محدود می‌کند: زمینه، ورودی، فرایندها و محصول. سپس با طرح سؤالاتی به دنبال این نکته است که مداخله حتماً منجر به خروجی، رهاورد و اثر مورد انتظار مداخله‌گر شود. این نگاه، از محدود مدل‌هایی است که به نقش زمینه به عنوان عنصر ذاتی یک مداخله می‌پردازد. البته وی در اثر ۲۰۰۷ خود، مدل CIPP را از ارزشیابی نظریه‌محور متمایز کرده است. اما به هر حال درباره نظریه برنامه بحث کرده است.

در سال ۱۹۷۲، کارل ویز در کتاب خود^۵ بیان می‌کند که چگونه ارزشیابی می‌تواند مدل‌های علی- معلولی مختلفی را تعریف و از بین آن‌ها بهترین را انتخاب و اجرا کند. برخی معتقدند که ارزشیابی نظریه‌محور، به صورت کامل با کار ویز شکل گرفت (Rogers, 2007). او در پژوهش خود یک برنامه را از ۴ زاویه مورد ارزشیابی قرار داد و اصطلاحاً به صورت چندسطحی به

۱. منتشر شده در Journal of the American Society for Training and Development

2. Don Kirkpatrick

3. Edward Suchman

4. Chain of objectives

5. Evaluation research: Methods of assessing program effectiveness

ارزشیابی پرداخت. به طور مثال، ارزشیابی ساخت یک پل می‌تواند از زاویه نگاه کارفرما، دولت کامیون‌داران و نهایتاً مجری دیده شود (Rogers et al., 2000).

بعد از آن جوزف هولی و لن روتمن^۱ به صورت جداگانه در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ و در قالب مفهوم جدیدی به نام امکان‌سنجی ارزشیابی^۲، بسیاری از عناصر نظریه برنامه را با هم ترکیب کردند. از این زمان بود که کاربرد ارزشیابی نظریه‌محور بیشتر به فرایندهای مدیریت برنامه معطوف شد (Rogers, 2007). هولی معتقد بود که قبل از انجام ارزشیابی ابتدا باید دید که آیا برنامه دارای هدف و مدل خاصی هست؟ آیا این برنامه خوب تعریف شده است؟ و آیا ذی‌نفعان تمایل به کاربست یافته‌های ارزشیابی دارند یا خیر؟ (Weiss, 1997). وی بیان داشت که زنجیره علل تنها در صورتی قابل استفاده است که برنامه از قبل به صورت دقیق تدوین شده باشد نه اینکه مدام در حال تغییر و یا انطباق باشد. به صورت دقیق‌تر می‌توان بیان داشت که نظریه برنامه می‌تواند یک نظریه خوب باشد که در آن «چگونگی» (که لازمه حرکت برنامه به سمت نتایج مطلوب است) بیان شده است. همچنین ممکن است این نظریه ضعیف باشد که نتواند اثرات قصدشده را هرچند اگر برنامه خوب اجرا شود تولید کند. بنابراین یکی از ابعاد ارزشیابی نظریه برنامه این است که میزان خوبی آن را ارزشیابی کنیم؛ یعنی اینکه تا چه حد این نظریه می‌تواند فرموله شود و برنامه‌ای را برای بهبود وضعیت اجتماعی مورد نظر ما ارائه دهد (Rossi et al., 1999: 155). نظریه ضعیف باعث می‌شود که عمل برنامه منحرف شده و حتی رهاوردهای منفی و مخربی را رقم بزند (Stufflebeam & Shinkfield, 2007, 59).

عناصر نظریه برنامه که در مدل کرک پاتریک بنا شده بود، توسط «کلود بنت» در سال ۱۹۷۵ توسعه یافت. چارچوب وی دارای ۷ عنصر متوالی است: ورودی‌ها؛ فعالیت‌ها؛ مشارکت؛ عکس‌العمل‌ها؛ تغییرات در دانش، تمایلات و انتظارات، مهارت‌ها و نگرش‌ها؛ تغییرات رفتاری و تغییرات آتی در شرایط اجتماعی، اقتصادی و محیطی. سلسله‌مراتب بنت در سال ۱۹۷۸ توسط «میشل پتن» در کتاب «ارزشیابی متمرکز بر کاربرد»^۳ به کار برده شد. در طول دهه ۱۹۸۰، تعدادی از ناشران به انتشار مفهوم نظریه برنامه پرداختند. از مهم‌ترین نشریات این حوزه می‌توان به دو نشریه انجمن ارزشیابی آمریکا (AEA)^۴ اشاره داشت که تاکنون نیز به عنوان مهم‌ترین

1. Joseph Wholey & Len Rutman
2. Evaluability
3. Utilization-focused evaluation
4. The American Evaluation Association

نشریات حوزه ارزشیابی فعالیت می‌کنند.^۱ در همین زمان «رسی و چن^۲» مقالات و کتب خود را بر حوزه ارزشیابی نظریه‌محور متمرکز کردند. چن و رسی تأکید دارند که نظریه برنامه باید یک نظریه اجتماعی باشد، نه صرفاً یک رابطه منطقی بین چند عنصر (Weiss, 1997).

پاوسون و تایللی^۳ در ۱۹۹۴ به مفهوم‌پردازی جدیدی از نظریه برنامه پرداختند و مفهوم ارزشیابی واقع‌گرا^۴ را به کار بردند. آن‌ها در این مفهوم‌پردازی سعی در تنظیم روابط بین زمینه، سازوکار و رهاورد در قالب ماتریس‌های واقع‌گرا داشتند. در سال ۲۰۰۱ مفهوم نظریه برنامه به ترسیم نقشه رهاوردها^۵ و در سال ۲۰۰۳ به چرخه‌های نفوذ^۶ توسعه یافت. تا اوایل دهه ۸۰ مطالعات ارزشیابی نظریه برنامه اغلب به تبیین نظریه برنامه می‌پرداخت، اما بعد از آن به کاربردهای عملی توجه شد (Weiss, 1997). این در حالی است که مطالعاتی هم که پیرامون مفهوم‌پردازی نظریه برنامه شده یا می‌شود، اغلب به نظریه اقدام و سطح خرد برنامه می‌پردازند تا نظریه تغییر و سطح کلان.

از نگاه ویز، آنچه که به نظر می‌رسد در آینده مطالعات نظریه برنامه رخ دهد، به دو جریان قابل تقسیم است: جریانی که سعی دارند نظریه برنامه را جزئی‌تر و دقیق‌تر ساخته و عناصر بیشتری به مدل منطق آن بیفزایند. این جریان سعی در تفصیل نظریه برنامه دارد. از سوی دیگر، جریانی نیز با تحدید نظریه به یک یا دو پیش‌فرض محوری در برنامه، به جای تفصیل آن سعی می‌کنند که نظریه‌ای ساده اما دقیق طراحی کنند (Weiss, 1997).

مهم‌ترین نقاط عطف در شکل‌گیری ارزشیابی نظریه برنامه را می‌توان در جدول ۲ مشاهده کرد:

1. NEW DIRECTIONS FOR EVALUATION (NDE)- pub: Willy- Blackwell AMERICAN JOURNAL OF EVALUATION (AJE)- pub: Sage
2. Rossi & Chen
3. Ray Pawson & Nick Tilley
4. Realistic evaluation
5. Outcome mapping
6. Circles of influence

جدول ۲. نقاط عطف در طرح ارزشیابی نظریه برنامه

نویسنده	مختصات نگاه
کرک پاتریک	طرح اولیه ۴ عنصر مورد ارزشیابی
سوشمن	توجه به زنجیره علی-معلولی عناصر مورد ارزشیابی
استافل بیم	مدل CIPP و توجه به عنصر زمینه
ویز	مدل چندسطحی ارزشیابی نظریه برنامه
هولی و روتمن	توجه به امکان‌سنجی و امکان‌پذیری ارزشیابی
بنت	توسعه عناصر اولیه مورد ارزشیابی به هفت عنصر
پتن	رویکرد ارزشیابی متمرکز بر کاربرد
رسی و چن	توجه به نظریه اجتماعی تغییر
پاوسون و تایللی	مدل ارزشیابی واقع‌گرا

کاربردهای نظریه برنامه

برای ارزشیابی نظریه برنامه می‌توان کاربردهای مختلفی را بیان کرد که این کاربردها به تناسب نیاز، متفاوت خواهند بود و ویژگی‌های خاص خود را خواهند داشت. به طور مثال نظریه برنامه باید به عنوان یک ابزار ارتباطی که به وسیله آن بخواهیم یک مداخله اجتماعی را برای دیگران تبیین کنیم، لازم است خلاصه و شفاف باشد. همچنین به عنوان چارچوبی برای بهبود شاخص‌های عملکردی باید تفصیلی بوده و عوامل بیرونی مؤثر بر نتایج را نیز بیان کند. علاوه بر تفاوت در نیاز، جایگاه اقتضائات و زمینه را نیز باید در نظر گرفت. نظریه برنامه‌ای که در جایی خاص استفاده می‌شود، لزوماً برای سایر کاربری‌ها مناسب نیست. بنابراین باید به نیاز و زمینه توجه داشت.

همچنین باید به عنصر زمان دقت کرد. استفاده از نظریه برنامه ممکن است در مرحله برنامه‌ریزی، در طول اجرا و یا پایان چرخه اجرا استفاده شود. علاوه بر زمان ممکن است کاربردهایی باشد که ما از ابتدا به آن‌ها توجه نداشته‌ایم، اما در ادامه اجرای برنامه، بنا به هر علتی، لازم می‌شود که آن کاربردها را مدنظر قرار دهیم. برای مثال در برنامه خدمات‌رسانی به سالمندان، هدف اولیه ارسال خدمات غذایی به آنان است، اما از سرعت در خدمات‌رسانی و احترام به آنان غفلت شده است (Funnell & Rogers, 2011: 55-57). از این رو چون دو عامل سرعت و احترام می‌تواند رضایت یا عدم رضایت را به شدت دستخوش تغییر سازد، باید در ادامه اجرای برنامه این دو عامل را نیز مورد ملاحظه قرار داد. پس با گسترده‌تر شدن دامنه اهداف یک مداخله اجتماعی، نوع کاربرد نظریه برنامه نیز امکان تغییر خواهد یافت. نکته دیگر اینکه

کاربردهای متصور از نظریه برنامه ممکن است لزوماً در عمل رخ نداده و مسبوق به سابقه نباشند. اما به علت ویژگی‌های نظریه برنامه می‌توان به عنوان پتانسیلی بلااستفاده از آن‌ها یاد کرد. به عبارت دیگر، در یک تحلیل ذهنی می‌توان کاربردهایی را برای نظریه برنامه متصور شد که ناشی از بررسی قابلیت نظریه برنامه است، اما ممکن است تاکنون کسی از این کاربرد استفاده نکرده باشد.

در نگاه رسی و همکاران (۱۹۹۹: ۱۸۶) ارزشیابی نظریه برنامه برای سه هدف کلیدی مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱. شفاف‌سازی اهداف و شناسایی کاربردهای حاصل از تحقق این اهداف؛
 ۲. ساختاردهی مجدد به عناصر برنامه نظیر حذف فعالیت‌های غیرمعقول، غیرضرور یا ناممکن؛
 ۳. تلاش برای کسب توافق بین ذی‌نفعان.
- ویز نیز برنامه‌ریزی هوشمندانه‌تر، طراحی ابزارهای اندازه‌گیری بهتر، اصلاح و بهبود نظریه برنامه را از جمله فواید ارزشیابی نظریه‌محور بیان می‌کند (Weiss, 1997). اما راجرز و فانل (2011: 58-66) به صورت جامعی کاربردهای نظریه برنامه را چنین برمی‌شمارند:

۱. در برنامه‌ریزی
 - ۱-۱. تحلیل وضعیت موجود؛
 - ۲-۱. برنامه‌ریزی یک مداخله جدید و طراحی آن؛
 - ۳-۱. برنامه‌ریزی مجموعه‌ای از استراتژی‌های یکپارچه: کارکرد انسجام‌بخشی و هماهنگی در مجموعه‌ای از اقدامات و برنامه‌ها، از مهم‌ترین کاربردهای نظریه برنامه است.
۲. در مدیریت، مشارکت ذی‌نفعان و ارتباطات
 - ۱-۲. ایجاد فهم مشترک از برنامه یا تقریب نظرات مختلف؛
 - ۲-۲. تبیین جایگاه افراد یا بخش‌های سازمانی در رسیدن به نتایج؛
 - ۳-۲. بیان اهداف برنامه و منطقی آن برای دیگران؛
 - ۴-۲. بهبود عناصر خاصی از برنامه؛
 - ۵-۲. امکان اجرای آزمایشی برنامه جهت اطمینان از حصول نتایج پیش‌بینی شده؛
 - ۶-۲. مشارکت دادن ذی‌نفعان و تسهیم قدرت از طریق ارائه دانش در خصوص برنامه.
۳. در کنترل و ارزشیابی

- ۱-۳. ارزشیابی مبتنی بر شواهد تجربی؛
- ۲-۳. مستندسازی نوآوری: نظریه برنامه ابزاری جهت ثبت کلیه حوادث برنامه‌ریزی شده و نشده، در راستای هدف برنامه است. از این رو بروز نوآوری‌ها، قابل رصد است؛
- ۳-۳. امکان تغییر و انطباق در برنامه: می‌توان در حین اجرا، با توجه به شرایط اقتضائی برنامه را اصلاح کرد؛ به نحوی که به کلیت و هماهنگی اجزا خدشه وارد نشود؛
- ۴-۳. امکان اجرای ارزشیابی‌های قیاسی و متمرکز بر کاربرد.

رویکردهای ارزشیابی نظریه برنامه

هیچ «بهترین راهی» در زمینه بهبود نظریه برنامه یا شناسایی آن وجود ندارد و می‌توان از روش‌های مختلفی برای این کار بهره برد (Funnell & Rogers, 2011: 95). رسی (۱۹۹۹: ۱۵۶) بیان می‌کند که ارزشیابی نظریه برنامه، رویه‌ای ساختاریافته و قالب‌بندی شده ندارد؛ چرا که به‌شدت به وضعیت بستگی دارد. به علت تفاوت در زمینه هر برنامه اجتماعی، ارزشیابی آن هم منحصر به فرد خواهد بود. این مسأله به علت تفاوت در جوهره سیاسی هر برنامه یا به علت تفاوت در ارزشیاب‌هایی است که با کار خود دارای اثرگذاری سیاسی هستند. چرا برنامه اجتماعی جوهره سیاسی دارد؟ چون در گام اول یک اولویت‌گذاری سیاسی است و در گام دوم به تخصیص منابع و قدرت می‌پردازد. اگر بخواهیم علل مختلف تفاوت در روش ارزشیابی را جمع‌بندی کنیم، باید به سه عامل اشاره کنیم: زمینه ارزشیابی؛ عقاید، ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های ارزشیاب؛ نیازهای اطلاعاتی از مخاطبان مختلف (Greene, 1994: 531).

رویکردهای موجود به ارزشیابی بیشتر از جنبه نوع دریافت داده‌ها و مآخذ اطلاعاتی به مسئله نگاه می‌کنند. از نگاه استافل بیم (۲۰۰۱: ۳۷-۳۹) دو رویکرد مهم در ارزشیابی برنامه وجود دارد که عبارتند از:

۱. قیاسی: رویکردی که از یک نظریه دارای اعتبار شروع می‌شود؛
 ۲. استقرایی: رویکردی که از جمع‌آوری داده‌ها در زمینه برنامه شروع می‌شود و مبتنی بر این داده‌ها، یک نظریه تولید می‌کند.
- پتن (۲۰۰۸: ۳۴۴-۳۴۶) زاویه دید دیگری نیز اضافه کرده و بیان می‌کند که سه جریان اصلی در رویکردها به ارزشیابی نظریه برنامه وجود دارد:

۱. رویکرد قیاسی: در این رویکرد ارزشیابی از نظریه‌های حاکم بر رشته‌های مختلف علمی شروع می‌شود تا مدل‌هایی از روابط بین مداخلات و اثرات مطلوب را ایجاد کند. رویکرد

قیاسی درجه اعتبار^۱ بالایی دارد و این اعتبار را با استفاده از دانش موجود و نیز با ترکیب نظریه‌ها در یک افق وسیع‌تر به دست آورده است. اعتبار در این مقال، عبارت است از معقولیت و منطقی بودن نظریه برنامه به نحوی که دستیابی به هدف از طریق انجام مداخلات برنامه را تضمین کند.

موارد استفاده از رویکرد قیاسی را در سه دسته جای می‌دهند: ۱. طراحی یک برنامه جدید؛ ۲. مقایسه یک برنامه طراحی شده با نظریه ایدئال آن برنامه؛ ۳. استخراج نظریه برنامه مبتنی بر دانش موجود در باب برنامه به نحوی که نظریه برنامه چندان مستندی در این دانش موجود و مستندات برنامه وجود نداشته باشد. در این گام، رهاوردها را می‌توان از طریق اقدامات و فعالیت‌های موجود و واقعی برنامه شناخت (Funnell & Rogers, 2011: 102-103).

۲. رویکرد استقرایی: این رویکرد به این موضوع اشاره دارد که ارزشیاب در زمینه کاری خود با ملاحظه عوامل زمینه‌ای سعی می‌کند تا نظریه برنامه را تولید و مدل‌های نظری ارتباط بین فعالیت‌های برنامه و نتایج را استخراج کند. نظریه به دست آمده از داده‌های جمع‌آوری شده تجربی در طول ارزشیابی حاصل می‌شود و عبارت است از نتیجه پژوهش‌های پیرامون برنامه‌های موجود با استفاده از اندازه‌گیری برخی شاخص‌های مهم. از نقاط ضعف نظریه استقرایی زمان بر بودن و نیاز به مستندسازی قوی مآخذ اطلاعاتی است و این در حالی است که مآخذ اطلاعاتی کلیدی برنامه، نگاه‌های تفسیری متفاوتی دارند و با نظریه‌های مختلفی کار می‌کنند که می‌تواند اعتبار نظریه را تضعیف کند.

۳. رویکرد کاربرمحور^۲: هدف ارزشیاب در این رویکرد، تسهیل تأمین اطلاعات از طریق درگیر کردن کاربران برنامه است تا در یک فرایند مشارکتی، خود کاربران، نظریه برنامه را تولید کنند. پتن از این رویکرد به رویکرد مبتنی بر کاربرد نیز یاد می‌کند. وی معتقد است که اصول ارزشیابی برنامه باید مبتنی بر کاربرد و استفاده واقعی از ارزشیابی باشد که در آن ارزیاب به دنبال شناسایی نحوه انجام امور از ابتدا تا انتهاست. در حقیقت این تمرکز بر کاربرد، تمرکز بر خود کاربر است. از این رو به شناسایی نظریه از طریق نگاه کاربران اقدام می‌شود. پس به راحتی می‌توان متوجه شد که در رویکرد پتن، اساساً نظریه در درون کاربران برنامه جای دارد و ادراک آن‌ها از برنامه است که نظریه برنامه را شکل می‌دهد. این نگاه مزایایی دارد مبنی بر اینکه کاربران، نظریه اقدام را می‌فهمند و در تفصیل این نظریه

1. Credibility
2. User focused approach

مشارکت می‌کنند. رویکرد متمرکز بر کاربر به این خطر نیز اشعار دارد که ممکن است نظریه نتواند واقعیات برنامه را بازتاب دهد و نیز تعارض بین مشارکت‌کنندگان و کاربران برنامه ممکن است منجر به یک نظریه جانب‌دارانه شود (رویکرد دوم و سوم بیشتر بر طراحی یک ارزشیابی برنامه تأکید دارند و به همین دلیل به ارزشیابی مبتنی بر نظریه^۱ معروفند). تأیید نظریه برنامه مستخرج در این گام، کار دشواری است و ممکن نیست که همه ذی‌نفعان مرتبط برنامه آن را تأیید کنند. بهترین راه برای ارزیابی این است که ضمن استخراج نظریه برنامه، پیش‌فرض‌ها و مقاصد برنامه را که مورد قبول همه است به دست آورده و تبیین کند. تأیید نظریه برنامه مستخرج به معنی تأیید خوب بودن نظریه برنامه نیست، بلکه نشان‌دهنده مطابقت نظریه مستخرج با واقعیت برنامه از نگاه تأییدکنندگان است (Rossi et al., 1999: 173).

برای اینکه رویکرد مناسب را انتخاب کنیم باید به سؤال‌هایی پاسخ‌گوییم: چه کسی در برنامه دخیل است؟ نقش هرکدام چیست؟ چه کسی نقش اصلی و چه کسی نقش مشارکت‌کننده دارد؟ هرکدام چه نفعی از برنامه می‌برند و چه منابعی مصرف می‌کنند؟ چه میزان زمان و منابع برای ارزشیابی در اختیار داریم؟ در چه مرحله‌ای از اجرا می‌خواهیم ارزشیابی را انجام دهیم؟ (Funnell & Rogers, 2011: 97).

مدل‌های ارزشیابی نظریه برنامه

تاکنون گونه‌شناسی‌های مختلفی از مدل‌های و رویکردهای ارزشیابی ارائه شده است.^۲ به عنوان مثال، استیک^۳ به ۹ نوع رویکرد و گوبا^۴ به ۶ رویکرد فلسفی اشاره داشته‌اند (Stufflebeam & Shinkfield, 2007: 136-137). استافل بییم (۲۰۰۷) با طرح ۲۶ مدل ارزشیابی، سعی در جمع‌بندی کلیه رویکردها داشته و آن‌ها را در ۵ دسته ذیل تقسیم‌بندی می‌کند:

۱. رویکردهای ناورزشیابی^۵؛
۲. رویکردهای روش محور یا پرسش محور: ارزشیابی نظریه‌محور در این دسته است؛
۳. رویکردهای با محوریت پاسخگویی و بهبود؛
۴. رویکردهایی با محوریت حمایت اجتماعی و دستور کار اجتماعی^۶؛

1 Theory driven evaluation

۲. باید توجه داشت که در ادبیات این حوزه، تعبیر رویکرد و مدل از قرابت معنایی برخوردارند و به جای هم به کار می‌روند.

3 Stake

4 Guba

5 Pseudo evaluation

6. Social agenda-directed (advocacy)

۵. رویکردهای التقاطی و انتخابی^۱ از جمله مدل پتن.

شادیش (۱۹۹۱) در حوزه ارزشیابی، گونه شناسی خود را با سه دسته نظریه مطرح می‌سازد: گونه ناظر به حل مسأله، گونه پراگماتیسم و گونه ناظر به گذشته. وی نظریه‌های ناظر به گذشته را به دو دسته عملکردی و نظریه‌محور تقسیم‌بندی کرده و ارزشیابی نظریه برنامه را به عنوان نظریه ناظر به گذشته که به شناخت گذشته می‌پردازد طرح می‌کند. شادیش یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه را پیتر رسی می‌داند که اکنون به عنوان نماینده روش ارزشیابی نظریه‌محور به صورت سیستمی مطرح است. در مورد مدل‌های ارزشیابی نظریه‌محور، بروسل و چامپاین^۲ (۲۰۱۱: ۷۲) سه مدل کلی را برای ارزشیابی نظریه‌محور مطرح ساخته‌اند:

۱. **مدل دونالدسون^۳ مبتنی بر تحلیل منطقی:** وی به شناسایی عناصر فعال برنامه و نحوه رسیدن به رهاوردهای مطلوب می‌پردازد. او از دو استراتژی اصلی استفاده می‌کند: ۱. تحلیل اولویت‌های تدوین‌شده در برنامه. ۲. تحلیل برنامه در حال اجرا.

۲. **مدل چن:** چن (۱۹۹۰: ۵۳) بحث در مورد ارزشیابی نظریه‌محور را با عبارت اقدام‌محور^۴ پی می‌گیرد و آن را این‌گونه آغاز می‌کند که در ارزشیابی اقدام‌محور دو قالب کلی وجود دارد که عبارتند از هنجاری و علی. ارزشیابی هنجاری در واقع همان ارزشیابی است که دیگران با تعبیر ارزشیابی نظریه تغییر برنامه از آن یاد می‌کنند و ارزشیابی علی همان ارزشیابی نظریه اقدام برنامه است. ارزشیابی هنجاری به عنوان یک استاندارد ارزشی و هنجاری فرایند تغییر را کانالیزه می‌کند. از سوی دیگر ارزشیابی علی به روند منطقی رسیدن از اقدامات و مداخلات به اهداف و رهاوردهای برنامه اشعار دارد. به عبارت دیگر در ارزشیابی هنجاری می‌خواهیم بدانیم با چه نظریه تغییری، اهداف برنامه تأمین می‌شود اما ارزشیابی علی، پیش‌فرض‌ها و کارکردهای عملیاتی برنامه را از زاویه نقد خود می‌گذراند (Weiss, 1997). البته یک نکته ضروری است و آن اینکه در مدل علی، تنها به بیان عناصر منطبق برنامه اکتفا نشده و چرایی سلسله‌مراتب علل در مداخلات برنامه و اثرات آن باید تبیین شود (Monroe et al., 2005).

در نتیجه وی مدل ارزشیابی نظریه‌محور رهاورد و فرایند را مطرح می‌کند. ارزشیابی نظریه‌محور فرایند به صورت سیستماتیک نحوه اجرای عناصر اصلی برنامه در یک زمینه خاص را ارزشیابی می‌کند (ارزشیابی علی / ارزشیابی نظریه اقدام). اما در ارزشیابی

1. Eclectic & Selective
2. Brouselle & champagne
3. Stewart I. Donaldson
4. Action oriented

- نظریه‌محور رهاورد، نظریه و انتظارات ذی‌نفعان در مقایسه با رهاوردهای واقعی برنامه مورد بررسی واقع می‌شود (ارزشیابی هنجاری/ ارزشیابی نظریه تغییر).
- در ارزشیابی هنجاری، چن (۱۹۹۰: ۵۳) سه مدل را بیان می‌کند:
۱. ارزشیابی هنجاری آزمونه رفتاری^۱: ساختارهای ارزشی و هنجاری مداخله (بایدها) را شناسایی کرده، رفتارهای موجود را نیز می‌آزماید و تجانس بین آن‌ها را مقایسه می‌کند.
 ۲. ارزشیابی هنجاری محیط اجرا: هنجارهای به‌کاررفته در مداخله را شناسایی کرده، محیط موجودی که برنامه در آن اجرا می‌شود را نیز می‌آزماید و تجانس بین ابعاد هنجاری آن‌ها را مقایسه می‌کند.
 ۳. ارزشیابی هنجاری نتایج: به دنبال شناسایی رهاوردهای مطلوب هنجاری برنامه و مقایسه با رهاوردهای واقعی یا در حال حصول برنامه برمی‌آید.
- جهت تبیین نظریه علی ارزشیابی نیز سه مدل را ارائه می‌دهد:
۱. ارزشیابی اثر: با هدف اندازه‌گیری اثر مداخله، هم در سطح نتایج مورد انتظار و هم در سطح تأثیرات ناخوشایند.
 ۲. ارزشیابی سازوکار مداخله^۲: به اندازه‌گیری و تحلیل فرایندهای علی بین مداخلات و نتایج می‌پردازد. البته ایده ارزشیابی بر اساس مدل علی^۳ جدید نیست و همان‌گونه که در بخش تاریخچه اشاره شد سوشمن در دهه ۶۰ زنجیره اهداف را مطرح کرده است (Rogers et al., 2000).
 ۳. ارزشیابی تعمیم‌پذیری^۴: با هدف دستیابی به راهکارهای تعمیم نتایج ارزشیابی یک برنامه یا اقتباس از آن‌ها در برنامه آتی و در موقعیت‌های دیگر یا در برنامه‌هایی با گروه‌های هدف دیگر است تا آن‌ها را نیز بهبود بخشد.
- چن بیان می‌کند که فارغ از اینکه به دنبال نظریه هنجاری یا علی باشیم، در ارزشیابی نظریه‌محور هرکدام از این دو انتخاب شوند یا اینکه ترکیبی دوتایی از این دو مد نظر قرار گیرد، به هدف ارزشیابی کمک خواهد کرد؛ چرا که هرکدام بخشی از تحلیل جامع برنامه به حساب می‌آیند. وی در سال ۱۹۹۰ این شش مدل ارزشیابی نظریه‌محور را طرح کرد و اخیراً یک رویکرد دیگر را نیز به این بحث افزوده است که رویکرد ارزشیابی کلی‌نگرانه^۵ نام دارد و ترکیبی از

۱. Treatment؛ آزمونه رفتاری یعنی آن رفتارها و کنش‌هایی که مورد بررسی و آزمون ارزشیابی قرار می‌گیرند.

2. Intervention mechanism evaluation
3. Casual model
4. Generalizing evaluation
5. Holistic assessment approach

پیش فرض‌های توصیفی و تجویزی هر دو نظریه است. پیش فرض‌های تجویزی یا مدل تغییر، شرح اقداماتی است که تغییر را رقم خواهد زد و پیش فرض‌های توصیفی یا مدل اقدام، شرح فرایندهای علی است که اهداف برنامه را محقق می‌سازد (Monroe et al., 2005).

۳. مدل پائوسون و تایللی (ارزشیابی واقع‌گرا): در نگاه این دو نویسنده، اینکه چه اتفاقی می‌افتد یا اینکه برنامه اجرا می‌شود یا خیر چندان مهم نیست، بلکه باید دید برنامه برای چه کسی، چگونه و به نفع چه کسی اجرا می‌شود. در این مدل به دنبال ارزشیابی ترکیب زمینه-سازوکار-رهاورد هستیم. به علت جایگاه محوری زمینه و بررسی روابط توزیع قدرت در وضعیت فعلی محیط برنامه، به این روش ارزشیابی واقع‌گرا گفته می‌شود. حال اگر ارزشیابی واقع‌گرا از مستندسازی واقعیت هم بهره بگیرد آن را مرور واقع‌گرا^۱ می‌نامند.

مرور واقع‌گرا با تحلیل منطق شباهتی نیز دارد. از آنجا که مرور واقع‌گرا نظریه اقدام را بیان می‌دارد، می‌توان در تحلیل منطق از این نظریه اقدام استفاده کرد. تفاوت عمده این دو نیز در تحلیل منطق معکوس است که در این رهیافت، تحلیل منطق به دنبال راه‌های جایگزین می‌گردد، اما مرور واقع‌گرا چنین نیست.

سه مدل مذکور را می‌توان در دو دسته جای داد: گروه اول؛ نظریه برنامه را ثبت و آن را مبتنی بر مشاهدات تجربی آزمون می‌کنند. مدل چن و مدل پائوسون و تایللی از این قرارند. گروه دوم؛ آزمون معقولیت نظریه بر اساس نظریه و پژوهش‌های موجود است. این همان کاری است که تحلیل منطق انجام می‌دهد. نظر دونالدسون در این دسته جای دارد. بر اساس نظر وی، آزمون معقول بودن برنامه اولین گام در فرایند بهبود نظریه برنامه است.

مسائل حوزه نظریه برنامه

الف: نظریه خرد و کلان^۲ برنامه

دنبال کردن جهتی یکسان در ارزشیابی برنامه از نظریه آن شروع می‌شود. ویز (۱۹۹۷) استفاده از برخی اشکال را برای نشان دادن ارتباط بین نتایج مورد انتظار و قصدشده با مداخلات انجام‌شده پیشنهاد می‌دهد. رویکردی که ویز استفاده کرد، بر نظریه خرد برنامه تأکید دارد. جهت تبیین سطوح چندگانه نظریه در برنامه‌ها، شادیش نظریه برنامه را به دو بخش تقسیم می‌کند (Cojocar, 2009: 80):

۱. نظریه خرد برنامه: در سطح خرد برنامه، ویژگی‌های ساختاری و عملیاتی به تفصیل بیان

1. Realist review
2. Micro & Macro Theory

می‌شود تا اطلاعاتی را در مورد ماهیت عمومی پروژه یا برنامه، کارکرد آن و بخش‌های تشکیل‌دهنده قابل تغییرش فراهم کند.

۲. نظریه کلان برنامه: این سطح از نظریه، تفصیل عوامل اجتماعی، روان‌شناختی، سیاسی، سازمانی و اقتصادی که تسهیل‌کننده یا محدودکننده تغییر درون و بیرون برنامه‌ها است را نشانه گرفته است. عموماً نظریه کلان برنامه که ناظر به تغییر اجتماعی است، در ارزشیابی نادیده گرفته می‌شود و ارزشیاب بیشتر بر برنامه مورد ارزشیابی خود تمرکز دارد. در حالی که می‌تواند با استفاده از ارزشیابی برخی برنامه‌های خاص و پیشنهاد تکرار مداخلاتی که آن‌ها را ارزشیابی کرده، در تغییر سیستم اجتماعی مشارکت کند.

ویز (۲۰۰۰) بیان می‌کند که وقتی ارزشیاب یک نظریه یا مجموعه‌ای از نظریه‌ها را انتخاب می‌کند، باید معیارهایی را رعایت کند: اعتقادات افراد درگیر در برنامه، معقولیت برنامه، فقدان دانش در مورد حوزه مورد پوشش برنامه، نقش محوری داشتن نظریه در تبیین برنامه.

ب: شکست برنامه در برابر شکست نظریه

یک برنامه لزوماً به اهداف از پیش تعیین‌شده خود دست نمی‌یابد. سوشمن به دو علت عدم موفقیت برنامه اشاره می‌کند: شکست اجرا و شکست نظریه. شکست نظریه یعنی عدم تحقق اثرات مطلوب از اقدامات برنامه به علت منطقی و غیرواقعی بودن نظریه (Weiss, 1997). شکست اجرا نیز عبارت است از اجرای ناموفق یک نظریه برنامه. نظریه برنامه از نگاه ویز دو عنصر دارد: نظریه اجرا و نظریه برنامه‌ای^۱. نظریه اجرا بیانگر نحوه کاربست برنامه است. در این بخش، باید بررسی کنیم که منطبق برنامه آن‌گونه که طراحی شده، می‌تواند اهداف مورد نظر را محقق کند یا خیر. نظریه اجرا همان چیزی است که سوشمن تحت عنوان شکست یا موفقیت اجرا بیان می‌کند. از سوی دیگر نظریه برنامه‌ای، به سازوکاری می‌پردازد که مداخلات واسط بین خدمات‌رسانی برنامه و رخداد مطلوب را شکل می‌دهد (سازوکار تغییر). سازوکار تغییر به پاسخ مشارکت‌کنندگان نسبت به خدمات برنامه تأکید دارد. در واقع به خود فعالیت‌های برنامه کاری ندارد، بلکه به عکس‌العمل افراد نسبت به فعالیت‌ها اشاره دارد (Weiss, 1997). پس در سازوکار تغییر می‌خواهیم بدانیم مشارکت‌کنندگان اثر لازم را از برنامه پذیرفته‌اند یا خیر.

با وجود اینکه برخی قائلند که اساساً شکست اجرا به علت منطبق غیرواقعی و نامعقول برنامه است، در تعریفی که هولی ارائه می‌دهد، مشاهده می‌شود این تمایز چندان به صورت مشخص بین نظریه برنامه و نظریه فرایند اجرا مشخص نیست (Cojocar, 2009: 82). اما برخی

نویسندگان قائلند که بین شکست برنامه و شکست نظریه تفاوت وجود دارد. معمولاً برنامه‌های خط‌مشی از نظریه خود پیروی نمی‌کنند. این مسأله ممکن است بعضاً به زمینه سیاسی که برنامه در آن شکل می‌گیرد مربوط شود که اجازه نمی‌دهد تا برنامه به این صورت ادامه یابد. از طرفی هم در تدوین برنامه، نظریه و منطق آن چندان به برنامه سرایت نمی‌کند؛ یعنی هم مشکل در طراحی برنامه وجود دارد و هم در اجرای برنامه (Rossi et al., 1999: 156).

ج: مکمل بودن^۱ نظریه برنامه و طرح تجربی^۲

شاید در اولین نگاه استفاده از نظریه برنامه یک روش تجربی (دارای آزمون گروه کنترل) به نظر بیاید. اما باید دقت داشت که مطالعات زنجیره علی بین عناصر مختلف برنامه، شناسایی علی که تغییرات برنامه را رقم می‌زنند و تأثیرات برنامه را تحلیل می‌کنند و بررسی تأثیرات بر گروه‌های هدفی که کاربر برنامه هستند، هیچ‌یک در طرح تجربی و حتی شبه تجربی اجرا نمی‌شوند. چرا که در این نوع ارزشیابی، تأثیرات برنامه در یک فضای علت و معلول منطقی اندازه‌گیری می‌شود و تنها از ادراک گروه‌های مشارکت‌کننده در مداخلات استفاده می‌شود؛ بدون اینکه بخواهیم به مقایسه اندازه‌گیری تغییرات برخی شاخص‌ها با نتایج مشاهده‌شده در گروه‌های کنترل بپردازیم (Cojocaru, 2009: 83).

کوک^۳ (۲۰۰۰: ۲۹) معتقد است که فنون ارزشیابی نظریه‌محور زمانی که با تجربه به کار می‌روند به نسبت زمانی که در مقابل تجربه قرار می‌گیرند مفیدتر خواهند بود. زیرا در مواردی که ارزشیابی از گروه‌های کنترل در تحلیل مقایسه‌ای داده‌ها استفاده نمی‌کند، نتیجه‌گیری‌های آن نمی‌تواند در یک فرایند استقرایی، بحثی جهان‌شمول را ارائه دهند. به عبارت دیگر نمی‌تواند پیش‌بینی اعتباریافته‌ای را راجع به اینکه در صورت عدم مشارکت گروه هدف در برنامه چه اتفاقی ممکن است رخ دهد، ارائه کنند. بنابراین نظریه برنامه به کاررفته در ارزشیابی می‌تواند با استفاده از کاربست مدل‌های تجربی و شبه‌تجربی تقویت شود؛ مدل‌هایی که برای نظریه برنامه، متمم به حساب می‌آیند نه جایگزین (Cook, 2000: 34).

د: ماهیت وضعیت و پیچیدگی مداخله

مداخلات را می‌توان در یکی از این سه حالت یافت (جدول شماره ۳): ساده، مرکب^۴ و پیچیده^۵.

1. Complementarity
2. Experimental design
3. Cook
4. Complicated
5. Complex

تحلیل مداخلات غیرساده به دشواری صورت می‌پذیرد. برای اینکه بتوانیم مداخلات را مفهوم‌سازی کنیم راه‌هایی بیان شده است. ماتریس زیرمن یکی از طرق مفهوم‌سازی مداخلات بر اساس پیچیدگی آن‌هاست (Funnel & Rogers, 2011: 69):

جدول ۳: گونه‌شناسی پیچیدگی مداخلات

اطمینان از ابزارها	توافق در مورد نتایج	
	ساده	مرکب اجتماعی
	مرکب فنی	پیچیده

ماتریس فوق از دو بعد ساخته شده است: بعد توافق در مورد نتایج مداخله و بعد اطمینان از ابزارهای مداخله. بنابراین می‌توان مداخلات را بر اساس این منطق چنین دید: مداخلات ساده مداخلاتی هستند که توافق در مورد نتایج و نیز اطمینان از ابزارهای آن بالاست. در آن طرف طیف، هرگاه توافق کم و اطمینان از ابزارهای مداخله کم باشد، مداخله پیچیده خواهد بود. بعد توافق در مورد نتایج بر ترکیب اجتماعی و بعد اطمینان از ابزارهای مداخله بر ترکیب فنی مداخله دلالت دارد. هرگاه هر یک از آن‌ها به تنهایی میزان اندکی را به خود اختصاص دهند، با مداخلات مرکب روبه‌رو خواهیم بود. در تبیینی دیگر می‌توان این سه را مبتنی بر ابعاد اطمینان، توافق و دانش به وضعیت (جدول شماره ۴) چنین توصیف کرد:

جدول ۴. نسبت بین انواع مداخلات و سازوکارهای علی آن‌ها

نسبت نوع مداخله با سازوکارهای علی	نوع مداخله
سازوکار علی و معلولی به راحتی شناخته می‌شود و به راحتی می‌توان بهترین راهکار را ارائه داد زیرا هر سه بعد در سطح بالایی قرار دارند.	ساده
به علت اندک بودن هر یک از ابعاد، پیرامون شناخت سازوکار علی و ارائه راهکارها، نیازمند نظرخواهی از خبرگان هستیم.	مرکب
به علت پایین بودن اطمینان، توافق و دانش به وضعیت پیرامونی، نیاز به الگوهایی است تا سازوکار علی و راهکارها شناسایی شوند.	پیچیده

باید این نکته را نیز مدنظر قرار داد که اکثر برنامه‌ها و مداخلات اجتماعی که طراحی و اجرا

می‌شوند، بیشتر توسط طراحان، کارکنان یا ذی‌نفعان برنامه طراحی شده و به اجرا درمی‌آیند که هرکدام از این افراد مسأله برنامه را به نحوی خاص درک کرده و ترجیحات شخصی خود را در یافتن راه‌حل تقابل با مسأله یا اجرای راه‌حل دخالت داده است (Chen, 2005: 40-41).

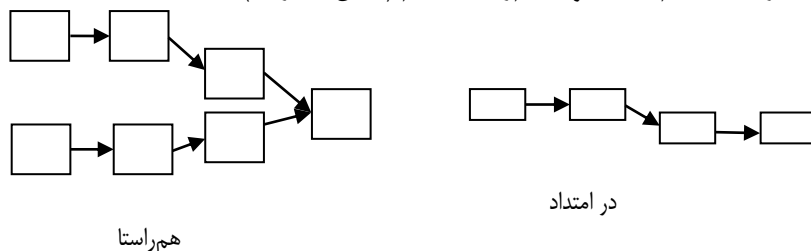
قبلاً اشاره شد که نظریه برنامه به دنبال تبیین این مطلب است که چگونه یک مداخله می‌تواند رهاوردهای مقصود خود را محقق سازد. این مطلب زمانی چالشی می‌شود که بدانیم رهاوردهای ما، چندگانه یا نوظهور هستند. چندگانه و نوظهور بودن رهاورد نیز تابع مستقیمی از میزان پیچیدگی مداخله است. پس باید بتوان خوب مداخله را تحلیل کرد. برای اینکه مداخلات را تحلیل کنیم نیازمند، سنجه‌هایی هستیم که راجرز و فائل (۲۰۱۱: ۷۴-۸۸) به برخی از آن‌ها اشاره دارند:

۱. کانون تمرکز مداخله: در مداخلات ساده، به دلیل توافق بر معیارهای ارزشیابی (که از اهداف مداخله استخراج شده‌اند)، امکان ارزشیابی و رصد مداخله به سادگی وجود دارد. در مداخلات مرکب، مداخله ابعاد مختلفی دارد؛ گروه‌های مختلفی در آن سهیم بوده؛ رهاوردها چندگانه و رقابتی هستند و اثرات باید در سطوح مختلف یک سازمان، به صورت متفاوتی اجرا و محقق شوند. مداخلات پیچیده به جای اینکه از یک سیر تعریف شده، برای تحقق اهدافی مشخص برخوردار باشند، نوعی پویایی در انطباق با تغییرات، فرصت‌ها و چالش‌های جدید وجود دارد. در این سطح، برنامه‌ریزی به صورت کلی انجام شده و شبیه ترسیم یک چشم‌انداز کلی است. اما با این وجود مطمئنیم که اگر افراد مشارکت کنند، فرصت‌ها و تهدیدات ظهور یافته و اثرات محقق می‌شوند. راه‌حل تحلیل مسائل پیچیده، پیچیده‌تر کردن راهکارها و مداخلات نیست، بلکه باید به رویکرد دیگری دست زد که به آن برنامه‌ریزی و ارزشیابی توسعه‌ای^۱ گویند.
۲. حکمرانی مداخله: فزونی تعداد نهادهای تصمیم‌گیر و تنوع تعامل آن‌ها با یکدیگر، میزان پیچیدگی مداخله را افزایش می‌دهد.
۳. ثبات مداخله: ثبات در مداخله، اشعار به انواع فعالیت‌ها و چگونگی انجام آن‌ها دارد. در مداخلات ساده فعالیت‌ها استاندارد هستند. در مداخلات مرکب، تنوع فعالیت‌ها متناسب با نیازهای مختلف گروه‌های مشارکت‌کننده است. در مداخلات پیچیده این تنوع بسیار زیاد خواهد شد.
۴. ضرورت^۲: در مفهوم‌پردازی کلاسیک از علت و معلول، اولین نکته توجه به لازم و کافی

1. Developmental programming & evaluation
2. Necessariness

بودن علت (مداخله) برای تحقق معلول (رهاورد) است. ضروری بودن یک مداخله در تحقق رهاوردها به این نکته اشاره دارد که آیا این مداخله ضرورت دارد و این ضرورت تا چه حد است؟

۵. کفایت^۱: کافی بودن یک مداخله ناظر به این است که آیا این مداخله به‌تنهایی می‌تواند رهاورد مطلوب را رقم بزند یا نیاز به اقدام دیگری نیز هست؟ مداخلاتی که باید مدنظر قرار گیرند یا در امتداد^۲ هم هستند و یا هم‌راستا^۳ با هم (شکل شماره ۳).



شکل ۳. مداخلات در امتداد و هم‌راستا

۶. الگوی تغییرات^۴: این عامل بیانگر الگوی اثرات در طول زمان یا همان رابطه بین مداخلات و اثرات است. در واقع خط سیر تغییرات یا ساده (تغییر خطی) یا مرکب (تغییر منحنی) و یا پیچیده (پیش‌بینی‌ناپذیر) است.

۷. رهاوردهای غیرمنتظره: در مداخلات مرکب و پیچیده، تکثر و تنوع رهاوردهای غیرمنتظره رو به تزاید خواهد بود.

نتیجه‌گیری

ارزشیابی نظریه برنامه به عنوان یکی از روش‌های پژوهش در مطالعات علوم اجتماعی، حوزه ارزیابی و ارزشیابی برنامه‌های اجتماعی را هدف قرار داده و سعی دارد تا با نگاه ارزشیابی انسجام و منطق برنامه اجتماعی، بهبود را رقم زند. نظریه برنامه در حقیقت بیانگر سیر تحقق اهداف میانی و بلندمدت برنامه از طریق مداخلات میانی و اولیه است. این نظریه از دو جهت نظریه اقدام و نظریه تغییر و در دو سطح خرد و کلان قابلیت بررسی دارد. نظریه تغییر به دنبال طراحی سازوکار تغییر اجتماعی بوده و نظریه اقدام به دنبال طراحی سازمان عملیاتی و سلسله اقدامات

1. Sufficiency
2. cooperative
3. collaborative
4. Change trajectory

عملیاتی تحقق اهداف است. البته باید توجه داشت که نظریه برنامه لزوماً مدون و مصرح در برنامه نخواهد بود. بنابراین با رهیافت‌ها و مدل‌های گوناگون سعی شده تا برنامه تفصیل یافته و از رهگذر آن نظریه برنامه استخراج شود. سه رهیافت قیاسی، استقرائی و کاربرمحور به همراه سه مدل چن، دونالدسون و مدل پائوسون و تایللی در این مقاله مورد بحث قرار گرفته‌اند. در این حین، مسائلی نیز امکان بروز دارد که عبارتند از: عدم توجه به نظریه کلان و اجتماعی برنامه؛ شکست در اجرا یا شکست در نظریه برنامه؛ عدم استفاده از طرح‌های تجربی در تکامل نظریه برنامه؛ و در نهایت عدم ملاحظه سطوح پیچیدگی برنامه.

منابع

- Brouselle, A., & Champagne, F. (2011). Program theory evaluation: Logic analysis. *Evaluation and Program Planning*, 34 (1), 69-78.
- Chen, H. (1990). *Theory driven evaluation*. California: Sage Publications.
- Chen, H. (2005). *Practical program evaluation: Assessing and improving planning, implementation and effectiveness*. California: Sage Publications.
- Cojocaru, S. (2009). Clarifying the theory-based evaluation. *Revista de Cercetare si interventie social*, 26(3), 76-86.
- Cook, T. (2000). The false choice between theory-based evaluation and experimentation. *New Directions for Evaluation*, 87(3), 27-34.
- Greene, J. (1994). Qualitative program evaluation; practice and promise. In N. K. Dentin & Y. S. Lincoln (Eds.). *The handbook of qualitative research*. California: Sage Publications, 530-544.
- Monroe, M., Fleming, L., Bowman, R., Zimmer, J., Marcinkowski, T., Washburn, J., & Mitchell, N. (2005). Evaluators as educators: Articulating program theory and building evaluation capacity. *New Directions for Evaluation*, 108(4), 57-71.
- Patton, M. (2008). *Utilization-focused evaluation*. California: Sage.
- Funnell, S., & Rogers, P. (2011). *Purposeful program theory: Effective use of theories of change and logic models*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Rogers, P. (2007). Theory based evaluation: reflections ten years on. *New Directions for Evaluation*, 114(2), 63-81.
- Rogers, P., Petrosino, A., Huebner, T., & Hacsı, T. (2000). Program theory evaluation: Practice, promise and problems. *New Directions for Evaluation*, 87(3), 5-13.
- Rossi, P., Freeman, H., & Lipsey, M. (1999). *Evaluation: A systematic approach*. London: Sage Publications.
- Shadish, W., Cook, T., & Leviton, L. (1991). *Foundatuins of program evaluation; theories of practice*. London: Sage Publications.

- Stufflebeam, D. (2001). Evaluation models. *New Directions for Evaluation*. 89(1), 7-98.
- Stufflebeam D., & Shinkfield, A. (2007). *Evaluation; theory, models & applications*. San Francisco: Jossey-bass.
- Weiss, C. (1997). Theory based evaluation: Past, present & future. *New Directions for Evaluation*. 76(4), 41-55.
- Weiss, C. (2000). Which links in which theories shall we evaluate? *New Directions for Evaluation*. 87(3), 35-45.